

مناشیء ظهور فقره «لایاب الشهداء اذا ما دعوا» در آیه شریفه دین

محمد هادی میرعلی

حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری دانشگاه امام صادق علیه السلام

hadimirali@yahoo.com

دکتر محسن ملک افضلی اردکانی

استاد جامعه المصطفی العالمیه

چکیده

ظهور فقره «لایاب الشهداء اذا ما دعوا» در آیه شریفه دین از دو جهت حکم و متعلق مورد اختلاف فقها و مفسران قرار گرفته است. از حیث حکم برخی آن را مولوی و برخی ارشادی دانسته‌اند. از حیث متعلق برخی آن را مختص به تحمل، و برخی مختص به اداء دانسته‌اند. برخی نیز آن را مشتمل بر هر یک از تحمل و اداء دانسته‌اند. اختلاف ذکر شده با عنایت به این نکته که آراء ذکر شده تماماً از سوی صاحبان آن مستند به ظهور فقره مذکور گردیده، این سؤال را تداعی کرد که مناشیء ظهور هر یک از نظرات مذکور چیست؟ رفع ابهام از کیفیت استناد آراء مذکور به ظهور فقره مورد بحث از آن جهت ضروری است که به تبع آن ابهام از جوانب ظهور آیه برطرف گردیده، سبب برداشت‌های مناسب است. از این‌رو تحقیق حاضر بر مبنای قواعد استظهار و با تکیه بر روش اجتهادی به تحلیل و تبیین مناشیء استظهار هر یک از آراء ذکر شده پرداخته است تا به هدف خود یعنی رفع ابهام از ظهور فقره مورد بحث و استنباط رأی صواب نائل آید. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که فقره مورد بحث از حیث حکم، ظاهر در ارشاد و از حیث متعلق، ظاهر در تحمل است.

واژگان کلیدی: آیه دین، تحمل شهادت، اداء شهادت، مناشیء ظهور، فقره «لایاب الشهداء اذا ما دعوا».

آیه دین مشتمل بر مسائل و احکام متعددی در مورد دین است. این تعداد به اندازه‌ای است که بزرگترین آیه قرآن را، پربسامدترین آیه از حیث حکم قرار داده است. حکم اخذ و اعطاء دین، تأجیل دین، کتابت دین، شرایط املاء کننده برخی از احکام و مسائلی است که در این آیه مطرح شده است. یکی از این مسائل، توثیق دین به واسطه شاهد گرفتن بر آن است که احکام آن از طریق فقراتی بیان شده است. در این میان فخره «لایاب الشهداء اذا مدعوا» که به بیان وظیفه شاهد پرداخته، مورد اختلاف مفسران و فقها قرار گرفته است. این اختلاف در دو ناحیه حکم و متعلق اباء و دعوت، سبب پیدایش آراء گوناگونی شده است. از حیث حکم برخی آن را ارشادی و برخی مولوی دانسته‌اند. آن دسته از فقیهان و مفسران که حکم را مولوی گرفته‌اند خود دو دسته شده‌اند. عده ای آیه را ظاهر در وجوب و عده دیگر آن را ظاهر در استحباب می‌دانند. از حیث متعلق نیز احتمالاتی همچون اختصاص به تحمل یا اداء شهادت و یا تعمیم آن نسبت به تحمل و اداء شهادت، از سوی عالمان دین مطرح شده است.

اختلاف اندیشمندان در ظهور فقره مذکور با توجه به اینکه مستند فقها و مفسران در مورد حکم تحمل یا اداء شهادت قرار گرفته است این سؤال را تداعی میکند که مناشیء ظهور هر یک از نظرات مذکور چیست؟ به عبارت دیگر این سطح از اختلاف در میان اندیشمندان نسبت به استنباط حکم تحمل و اداء شهادت از فقره مورد بحث، ظهور فقره را در هاله‌ای از ابهام و اجمال قرار داده، استظهار از آن را با مشکل مواجه می‌کند. طبعاً برون‌رفت از مشکلات مربوط به اجمال و ابهام جملات که ریشه در مباحث الفاظ و نکات استظهاری دارد و از سنخ قضایای تصدیقی نبوده، برهان‌پذیر نمی‌باشد تنها در گرو تبیین مناشیء و مستند سازی ظهورات ادعائی است. علت این امر آن است که با ریشه‌یابی استظهارات علما نقاط قوت و ضعف ظهورات ادعائی روشن گردیده سبب می‌شود کمی از تاریکی و اجمال مسیر استظهار کاسته شود و مستظهر هنگام مواجهه با آیه دچار تحیر و سردرگمی نگردد بتواند با وجدانی روشن به استنباط رأی صواب نائل آید به همین جهت این نوشتار با هدف رفع ابهام از ظهور آیه از طریق تبیین مناشیء و مستندات ظهورات ادعائی و با استمداد از قواعد استظهار و روش اجتهادی به بررسی این مسئله می‌پردازد که کیفیت استناد هر یک از تفسیرهای مطرح در مورد بحث، به ظهور فقره «لایاب الشهداء اذا مدعوا» چگونه است؟ قابل ذکر است که نه تنها تاکنون هیچ اثر مستقلی در این باره تدوین نشده است بلکه حتی در آثار فقها نیز این مسئله به‌طور برجسته مورد بررسی قرار نگرفته است بنابراین این بحث کاملاً بدیع به شمار می‌آید.

متعلق آیه

به طور کلی هر شهادتی دارای دو مرتبه تحمل و اداء است؛ زیرا ابتدا باید از قضیه اطلاع یافت و آن را مشاهده کرد تا بتوان در پیشگاه دادگاه آن را بازگو نمود. از حضور در صحنه و مشاهده مورد شهادت به تحمل شهادت (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲: ۱/۳۱۹؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۳۹؛ مروج، ۱۳۷۹: ۱۱۶) و از بازگو نمودن مشاهدات در محضر دادگاه به اداء شهادت تعبیر می‌شود. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲: ۲/۳۸۱؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۱۳؛ مروج، ۱۳۷۹: ۲۵)

حکم تحمل و اداء شهادت مورد اختلاف فقها و مفسران قرار گرفته و آراء گوناگونی را به خود اختصاص داده است. آنچه در این پژوهش مدنظر است، بررسی حکم آن دو با توجه به فقره «لایاب الشهداء اذا ما دعوا» است؛ اما از آنجاکه فقره مذکور از جهت حکم و ظهور در تحمل یا اداء، مورد بحث و اختلاف نظر واقع شده است به بررسی دیدگاه‌های مفسران و فقها در هریک از دو جهت مورد آیه و حکم آن می‌پردازیم. به طور کلی سه نظر از سوی مفسران درباره متعلق آیه ذکر شده است که به تفصیل به بررسی هر کدام می‌پردازیم.

۱) تحمل شهادت

اکثر مفسران و فقها، این وجه را برگزیده‌اند. از امامیه مشهور فقها، به استناد فقره مذکور حکم به وجوب تحمل شهادت در صورت وجود شرایط داده‌اند (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۸: ۸/۱۸۶؛ حلی، ۱۴۰۵: ۴/۱۳۷-۱۳۸؛ اسدی حلی، ۱۴۱۳: ۲/۲۴۰؛ نجفی، بی‌تا: ۴۱/۱۸۱)، از اهل تسنن، نیز شافعیه، حنابله و اکثر فقهای حنفی و مالکی، با استناد به آیه مذکور حکم به وجوب تحمل داده‌اند (ر.ک: منیعی، ۱۴۲۸: ۳۶-۴۰).

معنای آیه مطابق با صورت مذکور چنین می‌شود: شاهدان هنگامی که خوانده می‌شوند تا تحمل شهادت کنند نباید ابا کنند و از تحمل شهادت سرباز زنند (ر.ک: مقدس اردبیلی، بی‌تا: ۴۴۶؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱/۴۰۳؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۲/۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۶۸۳-۶۸۴؛ ابن عربی، بی‌تا: ۱/۲۵۶؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۲/۲۵۴؛ طبری کیهراسی، ۱۴۰۵: ۱/۲۵۷-۲۵۸).

اکنون که نظر مشهور در فقره مورد بحث روشن شد و معنای آیه نیز بیان شد نوبت آن رسیده است تا به تبیین وجه ظهور مذکور بپردازیم. با مطالعه تفاسیر و کتب آیات الاحکام، ممکن است دو وجه برای ظهور مزبور بیان شود.

أ) قرینه سیاق

با توجه به فقرات آیه دین این نکته به خوبی روشن می‌شود که آیه در مقام بیان راه‌های توثیق دین است نه حکم مولوی صرف، همچنان که فقره «ذلکم اقسط عندالله و اقوم للشهادة و ادنی الا ترتابوا» در قالب استینافیه بیانیه حکمت کتابت دین و امر به آنرا، اموری معرفی می‌کند که در نزد عقلا معهود بوده است. تبیین حکمت کتابت به امور عقلانی مذکور موجب ظهور امر به کتابت در ارشاد می‌شود. با ارشادی شدن امر به کتابت طبعاً فقره «لایاب کاتب ان یکتب کما علمه الله» نیز دلالتی بر وجوب نخواهد داشت؛ زیرا هنگامی که اصل کتابت واجب نیست و صرفاً به جهت توثیق دین صورت می‌گیرد چگونه ممکن است فقره لایاب دلالت بر وجوب کتابت بر کاتب کند؟! با اثبات ظهور فقرات مذکور در ارشاد طبعاً فقرات استشهدوا شهیدین من رجالکم و لایاب الشهداء اذا ما دعوا که از طریق عطف در سیاق دو فقره سابق آمده‌اند ظهور در ارشاد پیدا می‌کنند. به همین جهت مراد از امتناع نورزیدن از شهادت در صورت دعوت، زمان تحمل خواهد بود؛ چراکه اداء شهادت مربوط به زمان اختلاف و نزاع است و روشن است که برای توثیق دین در زمان اختلاف و نزاع

متداینین معنایی تصویر نمی‌شود و اساساً توثیق دین به شهادت به معنای شاهد گرفتن بر آن است که مربوط به زمان تحمل است (بحرانی، بی تا: ۱۴/۲۲۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۲/۵۴).

همچنین خطاب «فإن أمن بعضکم بعضاً فلیؤد الذی أؤتمن أمانته» در آیه بعد نیز می‌تواند دلیل دیگری بر ارشادی بودن اوامر و نواهی موجود در آیه دین باشد (راوندی، ۱۴۰۵: ۱/۳۷۹؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۱/۴۴۸؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۴/۴۰۵)؛ زیرا با توجه به این خطاب که در مورد رهن آمده است فهمیده می‌شود امر شارع به کتابت دین، شهادت بر آن و گرفتن رهن صرفاً به جهت حفظ اموال و توثیق دین است وگرنه اگر حکمی مولوی و به داعی انشاء بعث و زجر بود، در همه احوال باید بر وجوب یا استحبابش باقی می‌ماند نه اینکه با اطمینان مکلف از وجوب و استحباب بیفتد ولی در صورت عدم اطمینان وی واجب یا مستحب شود. به عبارت دیگر تعلیق حکم بر اطمینان و عدم اطمینان مکلف در فقره «فإن أمن بعضکم بعضاً...»، دلیل بر ارشادی بودن اوامر و نواهی موجود در آیه دین است. با اثبات ارشادی بودن نهی از امتناع در فقره «لا یأب الشهداء اذا مدعوا»، همانطور که گذشت ظهور فقره مذکور در تحمل روشن می‌شود.

ب)قرینه پرهیز از تکرار

مراد از فقره مزبور حالت تحمل است؛ چراکه حالت اداء به واسطه فقره «و من یکتّمها فانه آثم قلبه» بیان شده است. همچنین در برخی از روایات تفسیری (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷/۳۰۹) فقره مزبور به حالت تحمل و فقره «و من یکتّمها» به حالت اداء اختصاص داده شده است. ممکن است از کیفیت بیان حضرت در تخصیص فقره «و لایاب...» به حالت تحمل که در عدل آن فقره «و من یکتّمها...» را به اداء شهادت اختصاص داده‌اند با توجه به وضوح ظهور فقره «و من یکتّمها» در اداء شهادت به دلیل استفاده از لفظ کتمان، این نکته استنباط شود که حضرت در مقام احتجاج به ظهور آیه هستند و به قرینه ظهور فقره «و من یکتّمها» در اداء شهادت ظهور فقره مذکور در تحمل را نتیجه می‌گیرند. با عنایت به این بیان به نظر می‌رسد نکته چنین استنتاجی از سوی امام علیه‌السلام همان پرهیز از تکرار است. می‌توان در تأیید برداشت بالا از روایات مورد بحث، به کیفیت استظهار برخی از علمای اهل تسنن همچون ابن عربی (ابن عربی، بی تا: ۱/۲۵۶) اشاره کرد؛ چراکه ایشان با وجود اینکه دستشان از میراث غنی و گهربار اهل بیت عصمت و طهارت، مفسران حقیقی قرآن کریم کوتاه است؛ اما در مورد بحث، ظهور آیه را در تحمل دانسته و علت آن را پرداختن فقره «و من یکتّمها...» به حالت اداء می‌داند. بنابراین برداشت مذکور از آیه که حضرت در مقام احتجاج به ظهور آیه و تعلیم کیفیت استظهار بوده نه در مقام تشریح، برداشتی درخور توجه است.

۲) اداء شهادت

معنای آیه بر اساس این وجه به دو صورت زیر قابل تصویر است:

۱. متعلق دعوا و لایاب هر دو اداء شهادت باشد: شاهدان هنگامی که برای اداء شهادت فراخوانده می‌شوند نباید ابا کنند و از اقامه شهادت سرباز زنند (ر.ک: مقدس اردبیلی، بی تا: ۴۴۶؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱/۴۰۲؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۲/۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۶۸۳-۶۸۴؛ ابن عربی، بی تا: ۱/۲۵۶؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۲/۲۵۶؛ طبری کیهراسی، ۱۴۰۵: ۱/۲۵۷).
۲. متعلق لایاب اداء شهادت و متعلق دعوا تحمل شهادت باشد: شاهدان اگر برای تحمل شهادت فراخوانده شده بودند نباید از اداء شهادت ابا کنند (نجفی، بی تا: ۴۱/۱۸۲).

این وجه اگرچه مطابق با برخی از روایات مربوط به مقام است (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷ / ۳۱۷)، اما اثبات ظهور آیه در آن مشکل است. علاوه بر اینکه روایاتی که در تفسیر این فقره وارد شده است آیه را مختص به مقام تحمل (همان: ۲۷ / ۳۰۹) یا قسم اول اداء (همان: ۲۷ / ۳۱۴) کرده‌اند (نجفی، بی تا: ۴۱ / ۱۸۲). اکنون که احتمالات قابل تصویر در فرض اداء تبیین شد به تبیین وجه ظهور مذکور می‌پردازیم.

قرینه اشتقاق

با توجه به این نکته اصولی که مشتق حقیقت در متلبس به مبدأ بالفعل است (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰: ۱ / ۹۱؛ مظفر، ۱۳۸۷: ۶۷) اطلاق شاهد بر کسی که هنوز متحمل شهادت نشده است مجاز بوده و در فرض شک در مراد، اصالة الحقیقة مانع از اراده مجاز خواهد بود؛ بنابراین باید مراد از آیه فرضی باشد که شخص متحمل شهادت شده باشد تا اطلاق شاهد بر او صحیح باشد و این نیست مگر فرض اداء شهادت.

باید توجه داشت که قرینه ذکر شده اگرچه تنها به عنوان وجه ظهور صورت «۱» ذکر شده است (همان: ۴۱ / ۱۸۱) اما می‌تواند صورت «۲» را نیز اثبات کند. به بیان دیگر قرینه مذکور فقط متعلق لایاب را اثبات می‌کند که اداء شهادت است اما نسبت به متعلق دعوا ساکت است و روشن است که تفاوت صورت «۱» و «۲» در متعلق دعوا است پس قرینه اشتقاق که تنها ناظر به متعلق لایاب است صلاحیت اثبات هر دو صورت را دارد. با همه این وجود این قرینه به عنوان علت ظهور صورت «۱» تلقی شده است (همان: ۴۱ / ۱۸۱) و برای صورت «۲» وجهی بیان نشده است؛ اگرچه به غیر از کتاب جواهر از عبارت هیچ‌یک از کتب فقهی استفاده این نکته به وضوح نمی‌شود ولی به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ادا ظرف زمان مستقبل است مدعی ظهور در اداء اصلاً عنایتی نسبت به احتمال دوم نداشته است؛ چراکه در این وجه ادا در زمان گذشته به کاررفته که خود خلاف ظاهر و خروج از استعمال متعارف است.

بنابراین به نظر می‌رسد قرینه‌ای که به عنوان وجه ظهور از سوی فقها و مفسرین بیان شده است اعم از مدعا بوده و به تنهایی قابلیت اثبات خصوص یکی از دو فرض را ندارد. لذا بعد از اثبات اصل ظهور فقره «لایاب...» در اداء، در داوری میان دو احتمال «۱» و «۲» به نظر می‌رسد برتری با صورت «۱» است زیرا اولاً «اذا» در صورت اول در معنای متعارف استعمال شده و از این جهت با مشکلی مواجه نیست و ثانیاً اتحاد متعلق «لایاب» و «دعوا» اگر ظاهر نباشد لا اقل اظهر از اختلاف آن است. البته روشن است ظهور در اتحاد، ریشه در همان معنای استقبالی «اذا» دارد؛ بنابراین دلیل عمده همان دلیل اول است.

۳) تحمل و اداء

این وجه نیز همانند دو وجه گذشته در میان امامیه و اهل تسنن از طرفدارانی برخوردار است. (ر.ک: مقدس اردبیلی، بی تا: ۴۴۶؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۱ / ۴۰۳؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۲ / ۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۶۸۳-۶۸۴؛ ابن عربی، بی تا: ۱ / ۲۵۶؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۲ / ۲۵۶؛ طبری کیهراسی، ۱۴۰۵: ۱ / ۲۵۸) بنابر این وجه باید آیه را به گونه‌ای معنا کرد که شامل همه صورت‌های گذشته شود به همین جهت در معنای آیه تنها به ترجمه الفاظ آیه بسنده می‌کنیم و متعلق آن را در ترجمه نمی‌آوریم تا قابلیت تطبیق بر هریک از صورت‌های گذشته را داشته باشد. بنابراین ترجمه آیه از این قرار خواهد بود: شاهدان زمانی که دعوت به شهادت (تحمل یا اداء) شدند نباید ابا کنند.

قرینه اطلاق

ظاهراً مستند این وجه اطلاق آیه و عدم ذکر متعلق لایاب و دعوا می‌باشد؛ بنابراین معنای آیه یک معنای مطلق بوده که هر یک از احتمالات سابق یکی از مصادیق آن به شمار می‌آید و این به معنای استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست (برخی همچون فاضل مقداد وجهی برای احتمال سوم جز استعمال لفظ در اکثر از معنا نیافتند از این رو حکم به بطلان آن داده اند. ر.ک: فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۲ / ۵۴) بلکه یک لفظ در یک معنا استعمال شده است نهایتاً این معنا مصادیق متعددی دارد مانند تمامی مشترک‌های معنوی؛ بنابراین از جهت متعلق «لایاب» و «دعوا» اشکال استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش نمی‌آید چراکه اشتغال آیه بر متعلق‌های متفاوت از باب اشتغال کلی بر مصادیقش است نه از باب استعمال یک لفظ در دو معنا؛ اما از جهت لفظ شهداء ممکن است استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش بیاید زیرا اشتغال آیه بر هر یک از احتمالات سابق به معنای این است که شهداء در همان آن که در معنای حقیقی خود استعمال شده است در معنای مجازی‌اش نیز استعمال شده باشد؛ چراکه در غیر این صورت نمی‌توان شمول آیه نسبت به احتمالات سابق را نتیجه گرفت؛ زیرا اگر گفته شود شهداء فقط در معنای حقیقی خود استعمال شده است آیه و متعلق «لایاب» مختص به اداء خواهد شد؛ بله، اگر شهداء در معنای مجازی خود به کار رود باز مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا حل می‌شود؛ زیرا در این صورت باز می‌توان اطلاق در متعلق «لایاب» و «دعوا» را اراده کرد و نیازی به استعمال شهداء در معنای حقیقی‌اش اضافه بر معنای مجازی‌اش نیست. اما نکته‌ای که در این صورت باید به آن دقت شود این است که ظهور آیه در چنین فرضی بعید به نظر می‌رسد؛ یعنی بعید است که باوجود استعمال مجازی شهداء گفته شود آیه ظهور در اطلاق داشته و همه احتمالات سابق را شامل می‌شود، بلکه در فرض استعمال مجازی آنچه اولاً به‌عنوان ظهور جلوه می‌کند و به ذهن خطور می‌کند اراده تحمل است، لذا احدی از مفسرین در صورت استعمال مجازی شهداء ادعای اطلاق آیه را نکرده است و آن‌ها هم که آیه را ظاهر در اطلاق دانسته‌اند یا رد کرده‌اند به نظر می‌رسد توجهی به کیفیت استعمال شهداء نداشته‌اند و تمام توجهشان به «لایاب» و «دعوا» و متعلق آن دو بوده است.

حکم آیه

آنچه به‌عنوان حکم مستفاد از آیه در منابع فقهی و تفسیری ذکر شده است، حکم وجوب، استحباب، کراهت و حرمت است. (نجفی، بی‌تا: ۲۱ / ۱۸۰؛ حلی فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲؛ بحرانی، بی‌تا: ۱۴ / ۲۲۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۴ / ۲۶۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۲ / ۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۶۸۳-۶۸۴؛ ابن عربی، بی‌تا: ۱ / ۲۵۶؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۲ / ۲۵۶؛ طبری کیه‌راسی، ۱۴۰۵: ۱ / ۲۵۸) همچنین برخی نهی در فقره لایاب الشهداء را ظاهر در ارشاد می‌دانند. (حلی فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲؛ بحرانی، بی‌تا: ۱۴ / ۲۲۵) برخورد نخست با چنین سطحی از اختلاف در ناحیه حکم، ظهور فقره را در هاله‌ای از ابهام و اجمال قرار می‌دهد؛ اما در ادامه با مستندسازی هر یک از استظهارات ذکرشده به خوبی روشن خواهد شد این اختلاف آنچنان که می‌نماید نبوده، تشخیص ظهور صواب از ناصواب میسر می‌گردد.

لازم به ذکر است که اوامر و نواهی موجود در کتاب و سنت یا مولوی‌اند و یا ارشادی. قسم اول نیز یا به داعی بعث و زجر است و یا به داعی ارشاد. توضیح آنکه اگر لزوم فعلی همچون وجوب اطاعت از خدا حکم عقل مستقل باشد ورود شارع در این حوزه و امر به آن از باب ارشاد به حکم عقل می‌باشد و هیچگونه اعمال مولویتی از سوی مولا صورت نمی‌گیرد.

گیرد چون مستلزم تسلسل محال است. اما اگر عقل مستقلی در کار نبود اعمال مولویت مولا فعال می‌شود و امر از حالت صوری خارج می‌گردد ولی از آنجا که اعمال مولویت از سوی حکیم باید به داعی و غرضی صورت گیرد تا لغو نباشد، اوامر و نواهی مولا با اختلاف داعی به دو قسم مولوی بعثی و مولوی ارشادی تقسیم می‌شوند. اگر داعی مولا از امر و اعمال مولویتش بعث و تحریک مکلف باشد این امر مولوی بعثی خواهد بود که منشأ استظهار احکام تکلیفی قرار می‌گیرد اما اگر داعی ارشاد مکلف بود؛ مثل ارشاد به شرطیت یا جزئیت شیء ای در متعلق تکلیف، دیگر این امر دال بر احکام تکلیفی نخواهد بود چون داعی از آن صرفاً اخبار از یک شرط و جزء است نه تحریک مکلف و اساساً هیچ گونه حبی در نفس مولا نسبت به مأمور به امر ارشادی از آن حیث که مأمور به امر ارشادی است تعلق نگرفته است و به همین علت است که مخالفت با اوامر مولوی ارشادی هیچ عقابی را از همین حیث که مخالفت با امر ارشادی است در پی نخواهد داشت. (ر.ک: سنقور، ۱۴۲۸: ۱ / ۳۸۷-۳۹۰) توجه به این نکته از آن جهت ضروری است که اولاً مخاطب بدانند که مراد از امر ارشادی در این پژوهش، ارشادی در برابر مولوی نیست چراکه لزوم تحمل یا اداء شهادت مدرک عقل مستقل نیست بلکه مراد قسم دوم مولوی یعنی مولوی به داعی ارشاد است. ثانیاً مبنای ساختار بحث که ارشاد را قسیم احکام تکلیفی قرار داده‌ایم روشن شود زیرا امر یا حکم ارشادی در معنای دوم آن قسیم احکام تکلیفی از حیث داعی آن است وگرنه در اصل مولویت و اینکه از امر مولوی شارع فهم میشوند مشترکند.

۱) وجوب

از میان احتمالات مطرح درباره حکم فقره مورد بحث، حکم وجوب نظر اکثر مفسرین و فقها را به خود اختصاص داده است. (نجفی، همان؛ حلی فخر المحققین، همان؛ بحرانی، همان؛ شهید ثانی، همان) از طرفی آیه از صیغه نهی استفاده نموده و همان طور که در علم اصول ثابت شده است ظهور اولی صیغه نهی در حرمت است مگر قرینه‌ای برخلاف باشد که مانع از تحقق ظهور مزبور و موجب ظهور نهی در کراهت یا رفع وجوب سابق (درجایی که نهی عقیب الامر باشد) شود. حال سؤال این است که چه ارتباطی میان صیغه نهی و حکم وجوب وجود دارد و راه حل چنین تناقضی چیست؟ به بیان دیگر چگونه می‌توان از آیه مزبور با وجود استعمال صیغه نهی، حکم وجوب را استفاده نمود؟

باید توجه داشت که در پاسخ به سؤال مذکور نمی‌توان به کبرای اصولی «الامر بالشئ یقتضی النهی عن ضده و بالعکس» استناد نمود چراکه اتفاق تمامی قائلین به وجوب و استحباب بر کبرای مذکور بعید بلکه مقطوع العدم است زیرا این کبرای در میان متأخرین طرفدار چندانی ندارد و حال آنکه نظریه وجوب نظریه‌ای فراگیر بوده و بسیاری از متأخرین نیز به آن معتقدند بنابراین کبرای مزبور نمی‌تواند به عنوان وجه ظهور آیه در وجوب قلمداد شود. بله می‌توان کبرای مذکور را در نظر مثبتان آن علت ظهور دانست البته در صورتی که دلالت امر به شیء بر نهی از ضدش در نظر ایشان از سنخ ظهورات باشد وگرنه مجالی برای استناد به کبرای مذکور حتی در نظر مثبتان باقی نمی‌ماند.

بنابراین به نظر می‌رسد علتی که می‌تواند فراگیر بوده و استظهار منکرین کبرای مذکور را موجه کند عبارت است از تعلق نهی موجود در آیه به ماده اباء. توضیح آنکه اگر متعلق نهی، امتناع از فعلی باشد با موردی که متعلق خود فعل است در نظر عرف متفاوت بوده، لازمه عرفی صورت اول، وجوب فعلی است که امتناع از آن منهی شارع قرار گرفته است درحالی که صورت دوم چنین لازمه‌ای را در نظر عرف نداشته، صرفاً نفس عمل مورد نهی قرار گرفته است. برای نمونه در مثل «لا تشرب» تنها یک فعل خاص مورد نهی قرار گرفته است و هیچ تعرضی به فعل دیگری نشده است از همین رو تنها ظهور در حرمت متعلقش داشته و هیچ برداشت دیگری را عرف از آن ندارد؛ اما قضیه در مثل لا تأب أن تشرب و لا ترک

الشرب متفاوت است چراکه در این فرض آنچه متعلق نهی قرار گرفته، ترک یک فعل و امتناع از انجام آن است و چون امتناع نکردن از یک عمل منحصرماً با انجام آن عمل محقق می‌شود، با عنایت به این نکته که این انحصار از قبیل انحصار اتفاقی که ریشه در اتفاقات خارجی دارد (مراد از انحصار اتفاقی انحصاری است که به طور اتفاقی در اثر رخداد برخی از شرائط به وجود آمده باشد مانند آنکه شخصی رو به موت است و برای زنده ماندن مضطر به یکی از دوکار است یا باید بنوشد و یا بخورد و آنقدر وضعش خراب است که اگر مشغول کار دیگری شود، می‌میرد در اینجا اگر گفته شود نخور به معنای بنوش و وجوب شرب نیست چرا که نخوردن اگر چه به دلیل اضطرار منحصر در نوشیدن است اما این انحصار یک انحصار خارجی و اتفاقی بوده ناشی از مفهوم نخور نیست یعنی این مفهوم دلالتی بر بنوش به خودی خود ندارد لذا نمیتوان از آن وجوب را استفاده کرد. اما در انحصار دائمی انحصار لازمه مفهومی است به همین جهت وقتی گفته میشود از خوردن امتناع نکن نفس مفهوم امتناع نکن معنایش اینست که این عمل را انجام بده. به همین جهت حرمت امتناع ملازمه عرفی با وجوب عمل دارد، نبوده بلکه انحصاری دائمی است که ریشه در لسان و نهی از امتناع دارد، نهی از امتناع و ترک یک فعل خاص عرفاً ملازم خواهد بود با وجوب آن فعل؛ بنابراین در مثل لاشرب که ترک شرب منحصر در فعل خاصی نیست و اگر هم باشد از جانب لسان و مفهوم ترک شرب نیست بلکه اتفاقی خارجی است نمی‌توان وجوب را استفاده نمود.

اینکه که نکته دلالت لا یأب بر وجوب روشن شد ممکن است با استناد به همین نکته ادعا شود دلالت «لا یأب آن یشهد» و «لا یترک الشهادة» بر وجوب نه تنها روشن است بلکه در دلالت بر وجوب از صیغه امر مانند «ایشهد» ابلغ و آکد است (به این مطلب در کلام برخی از آیات الاحکام نویسان نیز اشاره شده است. ر.ک: مقدس اردبیلی، بی‌تا: ۴۴۶). زیرا هنگامی که مولا در بعث و امر به کاری به جای آنکه از صیغه امر استفاده کند ترک آن را مورد نهی قرار می‌دهد گویا وجوب آن را مفروغ عنه گرفته و می‌خواهد با این بیان اهمیت آن را به مخاطب گوشزد کند (مفروغ گرفتن وجوب «در صورتی که نهی لایأب ظاهر در حرمت باشد» و استحباب «در صورتی که نهی لایأب ظاهر در کراهت باشد» نکته ای است که عرف از این گونه تعبیر می‌فهمد و سبب میشود تا این تعبیر را ظاهر در وجوب یا استحباب ببیند و به این هم بسنده نکرده آن را آکد از صیغ امر در دلالت بر وجوب بداند. همچنین لازم به یادآوری است نکته‌ای که قبلاً (انحصار عدم امتناع از فعل در انجام فعل) در وجه دلالت تعبیر مزبور بر وجوب گفته شد در حقیقت تحلیل همین فهم عرفی است که عرف چگونه مفروغیت را درک میکند). بله درست است اگر از صیغه امر هم استفاده می‌کرد معلوم می‌شد که برایش مهم بوده که به آن امر کرده ولی صحبت بر سر این است که آیا این اهمیت از خطاب فهمیده می‌شود؟ به نظر می‌رسد خطاب در اوامر دلالتی بر اهمیت فعل در نظر مولا ندارد بلکه عقل از اینکه مولای حکیم عملی را واجب می‌داند کشف می‌کند که عمل مزبور در نظر وی مهم بوده که آن را واجب کرده است. وانگهی انتقال به اهمیت فعل در نظر مولا در خطابی که از تعبیر لا یأب و لا یترک استفاده شده است صرفاً یک دلالت عقلی نبوده بلکه ظهور کلام است. حاصل آنکه نهی از امتناع و ترک فعلی یا همان مفهوم امتناع و ترک نکردن نظیر جملات خبریه در مقام انشاء علاوه بر دلالت بر وجوب (در صورتی که نهی در «لایأب» ظاهر در حرمت باشد) یا استحباب فعل (در صورتی که نهی در «لایأب» ظاهر در کراهت باشد)، در دلالت خود آکد و ابلغ نیز هستند.

۲) استحباب

برخی معتقدند حکم مستفاد از آیه استحباب است. (ر.ک: مقدس اردبیلی، بی تا: ۴۴۶) توجه به تحلیلی که در استظهار وجوب از فقره مورد بحث ارائه شد مناط فهم استحباب از آیه را نیز روشن می‌سازد زیرا تنها تفاوت استحباب و وجوب در الزام و عدم الزام است بنابراین اگر از لایاب استظهار حرمت شود لازمه عرفی آن وجوب و اگر استظهار کراهت شود لازمه عرفی آن به همان مناطی که در وجوب ذکر شد استحباب خواهد بود.

۳) حرمت

اکنون که کیفیت دلالت آیه بر وجوب و استحباب روشن شد و دانستیم که هر یک از وجوب و استحباب به ترتیب لازمه عرفی حرمت و کراهت اند نوبت به بررسی ظهور آیه در حرمت یا کراهت می‌رسد. همان‌طور که اشاره شد آن دسته از مفسران و فقها که از آیه استفاده وجوب نموده‌اند قائل به این نظریه‌اند (نجفی، بی تا: ۴۱ / ۱۸۰). با توجه به تحقیقات صورت گرفته به بیانی که کاشف از وجه ظهور در نظر ایشان باشد دسترسی پیدا نکردیم. به نظر می‌رسد نپرداختن علما به وجه ظهور این صورت به دلیل وضوح ظهور اولی صیغه نهی در حرمت باشد. با اثبات ظهور نهی «لایاب» در حرمت، دلالت آیه بر وجوب به بیانی که گذشت روشن می‌شود.

۴) کراهت

برخی به دلیل اشمال آیه بر آداب و وحدت سیاقی که در آیه مخصوصاً میان این فقره و فقره لایاب کاتب (با توجه به عدم ظهور آن در حرمت) حکم فرما است احتمال کراهت را قوی و نهی را ظاهر در کراهت دانسته‌اند (همان: ۱۸۱). همچنین قرآنی را به‌عنوان مؤید ظهور مزبور ذکر کرده‌اند که در ذیل به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. استفاده روایات تفسیری از تعبیر «لایبغی»، (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷ / ۳۰۹) به دلیل ظهور آن در کراهت مؤید ظهور نهی «لایاب» در کراهت است. این تعبیر اگرچه در همه روایات موجود در مقام نیامده است اما تعبیری هم که در تعارض با این تعبیر باشد وجود ندارد مگر تعبیری که در روایت مدائنی آمده است زیرا حضرت در این روایت از صیغه امر استفاده نموده و فرمودند: «اذا دعیت الی الشهادة فاجب»؛ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷ / ۳۱۰) اما به نظر می‌رسد در تعارض مزبور ظهور «لایبغی» مخصوصاً با توجه به کثرت استعمال این لفظ در مقایسه با صیغه امر مذکور که تنها یک مرتبه آمده است به ملاک اظهارت عرفی مقدم بر ظهور «اجب» در وجوب و مانع از حجیت ظهور آن در وجوب می‌شود.

۲. مبالغه‌ای که در تهدید کتمان کننده شهادت در آیه کتمان («وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمُ قَلْبًا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ». بقره / ۲۸۳) صورت گرفته است، قرینه دیگری بر ظهور نهی در کراهت است. به بیان دیگر اگر تحمل شهادت همچون اداء آن در نظر مولا واجب بود همانند اداء که بعد از نهی از کتمان، کتمان کننده را آثم القلب معرفی نموده و با این بیان و بیان کلی بعدش «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» وی را مورد تهدید قرار داده است، ممتنع از تحمل شهادت را هم مورد تهدید قرار می‌داد نه اینکه به یک نهی آن‌هم در میان آیه‌ای که مشتمل بر آداب است بسنده کند. (نجفی، بی تا: ۴۱ / ۱۸۱)

اکنون که مستندسازی استظهار هریک از احکام تکلیفی بالا بیان شد به خوبی روشن می‌شود که وجود قول به حرمت و کراهت در مسئله در کنار وجوب و استحباب به معنای اختلاف و تنافی در طرفین ایجاب و سلب مسئله نیست

بلکه به معنای استنباط دو ظهور که یکی در طول دیگری است از صیغه نهی «لایأب» است. ظهور اول عبارت از ظهور صیغه نهی در حرمت یا کراهت است و ظهور دوم ظهور التزامی صیغه مذکور (به مناطی که در «وجوب» بیان شد) در وجوب یا استحباب است. بنابراین اختلاف در حکم آیه منحصر است به سه مورد: ۱. استظهار وجوب و حرمت ۲. استظهار استحباب و کراهت ۳. استظهار ارشاد.

(۵) ارشاد

برخی نهی در فقره لا یأب الشهداء را ظاهر در ارشاد می‌دانند. (حلی فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۴ / ۴۴۲؛ بحرانی، بی‌تا: ۱۴ / ۲۲۵) دلیل ایشان وحدت سیاق نهی مزبور با نهی از کتابت است که آن نیز ارشادی است. توضیح آنکه همان‌طور که امر به شاهد گرفتن در سیاق امر به کتابت وارد شده است نهی از امتناع از شهادت نیز در سیاق نهی از امتناع از کتابت وارد شده است پس همان‌طور که امر به کتابت ارشادی است نهی از امتناع از کتابت، امر به شاهد گرفتن و نهی از امتناع از استشهاد نیز ارشادی است. (بحرانی، همان) زیرا وقتی اصل امر به کتابت و استشهاد ارشادی شد و دلیلی بر وجوب آن نبود دیگر چه معنایی برای وجوب کتابت و تحمل شهادت از سوی کاتب و شاهد وجود خواهد داشت. بلکه ممکن است با عارض شدن عناوینی یا بواسطه دلیل دیگری تحمل شهادت و کتابت واجب شود ولی این مورد خارج از بحث است.

همان‌طور که در ابتدای بحث از حکم آیه بیان شد مراد از امر ارشادی در مورد بحث، ارشاد به حکم عقل نیست بلکه مولوی به داعی ارشاد است معنای این سخن آن است که داعی مولا از امر به کتابت و شهادت، ارشاد به توثیق دین و حفظ آن از تلف است نه بعث مکلف سمت فعل کتابت و شهادت؛ بنابراین همان‌طور که قبلاً بیان شد در صورت ادعای ارشادی بودن امر و نهی موجود در آیه دیگر نمی‌توان هیچ‌یک از احکام وجوب و استحباب، نهی و کراهت را استفاده نمود چراکه وقتی مولا خود جعلش را به داعی بعث مکلف یا زجر وی انجام نداده است یعنی منبعث یا منجزر شدن وی مرادش نبوده پس دیگر چه دلیلی بر استفاده احکام مزبور از صیغه «لایأب» خواهد بود؟! بدیهی است که این مطلب به این معنا نیست که نمی‌توان به استناد دلیل دیگری وجوب یا استحباب تحمل یا اداء شهادت را اثبات کرد.

با توجه به قرینه سیاق مذکور و استظهار این نکته از آیه شریفه که غرض اصلی از اوامر و نواهی موجود در آیه، توثیق دین و حفظ آن از تلف است به نظر می‌رسد فقره مورد بحث ظاهر در ارشاد بوده و دلالتی بر حرمت یا کراهت ابا و به تبع آن وجوب یا استحباب شهادت ندارد. همچنین متعلق آیه نیز به واسطه همین قرائن مختص به تحمل شهادت خواهد بود؛ زیرا از یک طرف فقره مورد بحث در سیاق کتابت قرار گرفته است که مربوط به توثیق دین است و از طرف دیگر محور اصلی آیه که توثیق دین و حفظ آن از تلف است با مقام تحمل شهادت سازگار است نه اداء شهادت.

نتیجه‌گیری

با بررسی‌های انجام شده به خوبی روشن می‌شود هر یک از استظهارات مطرح شده از سوی علما در مورد متعلق و حکم فقره مذکور، به زعم آنان مستند به مناشئ خاصی بوده و ادعایی صرف نمی‌باشد. از حیث متعلق برخی آن را مختص به تحمل، برخی مختص به اداء و برخی مشتمل بر هر یک از تحمل و اداء می‌دانند. در این میان تنها منشأ استظهار دو قول اخیر یعنی قرینه اشتقاق و قرینه اطلاق مورد مناقشه قرار گرفت. بنابراین قرینه سیاق و پرهیز از تکرار بدون مناقشه اختصاص فقره مورد بحث به تحمل شهادت را اثبات می‌کنند. از حیث حکم نیز استظهارات علما به همراه مناشئ آن در سه گروه قابل دسته‌بندی است. الف) استظهار وجوب شهادت (تحمل یا اداء) به تبع ظهور صیغه نهی در حرمت. ب) استظهار استحباب شهادت (تحمل یا اداء) به تبع ظهور صیغه نهی در کراهت. ج) استظهار ارشادی بودن صیغه نهی «لایاب». در این میان نظریه ارشادی بودن اوامر و نواهی موجود در آیه دین و فقره مورد بحث به دلیل قرینه سیاق و سازگاری با محور اصلی آیه یعنی توثیق دین و همچنین تناسب با اختصاص متعلق آیه به تحمل به عنوان نظریه صحیح تقویت گردید.

قرآن کریم

- ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، بی تا، «أحكام القرآن»، ۴ ج، بی جا، بی نا.
- اسدی حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، ۱۴۱۳ ق، «قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام»، ۳ ج، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۴۳۰ ق، «کفاية الاصول»، تحقیق: عباسعلی زارعی سبزواری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ ششم.
- بحرانی آل عصفور، حسین بن محمد، بی تا، «الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع»، تحقیق: محسن آل عصفور، ۶ ج، قم، مجمع البحوث العلمیة، چاپ اول.
- جصاص، احمد بن علی، ۱۴۰۵ ق، «احكام القرآن»، تحقیق محمد صادق قمحاوی، ۵ ج، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، «وسائل الشیعة»، ۳۰ ج، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
- حلی فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، ۱۳۸۷ ش، «إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد»، ۴ ج، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول.
- حلی، یحیی بن سعید، ۱۴۰۵ ق، «الجامع للشرائع»، تحقیق: جمعی از محققین تحت اشراف شیخ جعفر سبحانی، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیة، چاپ اول.
- سنقور، محمد، ۱۴۲۸ ق، «المعجم الاصولی»، ۲ ج، قم، منشورات الطیار، چاپ دوم.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، با مقدمه محمد جواد بلاغی، ۱۰ ج، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- طبری کیهراسی، ابوالحسن علی بن محمد، ۱۴۰۵ ق، «احكام القرآن»، ۴ ج، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۳۸۸ ق، «المبسوط فی فقه الامامیة»، تحقیق: محمد باقر بهبودی، ۸ ج، تهران، المطبعة الحیدریة.
- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ ق، «مسالك الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام»، ۱۵ ج، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول.
- عاملی، یاسین عیسی، ۱۴۱۳ ق، «الاصطلاحات الفقهیة فی الرسائل العملیة»، بیروت - لبنان، دار البلاغة.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ۱۴۱۹ ق، «کنز العرفان فی فقه القرآن»، تحقیق سید محمد قاضی، ۲ ج، بی جا، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول.
- قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، ۱۴۰۵ ق، «فقه القرآن فی شرح آیات الأحكام»، ۲ ج، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.

- مروج، حسين، ۱۳۷۹ ش، «اصطلاحات فقهی»، قم، بخشایش.
- مظفر، محمد رضا، ۱۳۸۷ ش، «اصول الفقه»، تحقیق: عباسعلی زارعی سبزواری، قم، بوستان کتاب، چاپ پنجم.
- مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ ق، «تفسیر الکاشف»، ۷ ج، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، بی تا، «زبدة البیان فی أحكام القرآن»، تهران، مرتضوی، چاپ اول.
- المنیع، محمد بن عثمان بن سلیمان، ۱۴۲۸ ق-۲۰۰۷ م، «أحكام الشهادات فی المذاهب الاربعة»، الرياض، دار العاصمة، الطبعة الأولى.
- موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، ۱۴۰۹ ق، «مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن»، ۱۱ ج، بیروت، مؤسسه اهل بیت (ع)، چاپ دوم.
- نجفی، محمد حسن، بی تا، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام»، تحقیق: عباس قوچانی - علی آخوندی، ۴۳ ج، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
- هاشمی شاهرودی، محمود، ۱۳۸۲ ق، «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام»، ۶ ج، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)